

دی ها، دینلین ها و هونوها

نویسنده: داکتر الکساندر بویارف
گزارنده به پارسی دری: عزیز آریانفر
تارنمای خراسان زمین - ۵ اسد (بهمن) ۱۳۹۲

یادداشت گزارنده:

داکتر اسکندر بایار (الکساندر بویارف)- پژوهشگر تاتاری، نویسنده کتاب پر ارزش «تاریخ اسرار آمیز تاتارستان»، از دانشمندان نواندیش و پر تلاشی اند که کوشیده اند با شالوده شکنی و هنجارشکنی، با دید نوینی، بیرون از تنگ نگری های تباری، زبانی و آیینی به تاریخ بنگرند. در سال های اخیر، پس از آن که دانشمندان چینی و جاپانی شرح و تفسیرهای تازه یی بر کتاب 24 جلدی تاریخ چین باستان (اثر شی سی شی) نوشتند و علم نسب شناسی (ژنیتیک) به شگوفایی رسید و پژوهش های تازه زبان شناسیک، سکه شناسیک، انسان شناسیک و ده ها علم دیگر دامنه یافت، و دستاوردهای کاوش های باستان شناسیک در دسترس عامه مردم قرار گرفت، دست به کار شد و در تارنمای وزین «دشت زیران» ده ها مقاله گرانسنگ نوشت.

داکتر بایار، باری با ورناندازی (مقایسه) هاپلوگروه های تاتارها و ایرانیان دید که درصدی هاپلو گروه q (شاخصه تورکان) در میان تاتارها تنها دو درصد و در میان ایرانیان 4 درصد است. هاپلوگروه o (شاخصه چینی ها) در میان تاتارها اصلا دیده نمی شود. در حالی که در میان ایرانیان 2 درصد است. همین گونه هاپلو c (مغولی) در میان تاتارها 2 درصد و در میان ایرانیان 3 درصد است. برعکس، هاپلوی R1a و R1b (شاخصه ایر و هندواروپاییان یا ایرانیان) در میان تاتارها دو برابر ایرانیان است.

این ورناندازی (مقایسه) جالب او را به این اندیشه وا داشت که تاتارها ایرانی تر از ایرانیان اند! همین بود که دست به یک رشته پژوهش های ارزنده برای ریشه یابی هویت اصیل ایرانی تاتارها یازید که نادرست تورک خوانده می شوند. او بر پایه تحلیل های زبان شناسیک و فقه الغه دریافت که واژه تاتارستان متشکل بر سه سازواره تات+ ار+ استان است یعنی کشور مردمان تات. او با چاپ کتاب وزین «تاریخ اسرار آمیز تاتارها»، نسخه رسمی دولتی تاریخ تاتارها نوشته اسحاقف و اسماعیلف را به چالش کشید.

روشن است «آر» یا «ار» به معنای مرد که در آلمانی هم به شکل Herr و در انگلیسی به شکل ضمیر مذکر مفرد-«ای» به کار می رود، چونان پسوند در نام های تباری بسیاری از توده ها بازتاب یافته است: مانند چونگار (چونگ+ار) ها، بلغار (بلغ+ار) ها؛ افشار (افش+ار) ها یا افشین ها از اصلا از گستره تاجیکستان برخاسته بودند و آلنی (آرنی) بودند؛ (آو+ار) ها؛ اوگرها یا اوگار (اوگ+ار) ها یا مجارها؛ سابیر (ساب+ی+ار) ها و... (ار) ها و...

او همچنین دریافت که به گفته محمود کاشغری، تاتارها در آغاز زبان دیگری داشته اند و در پهلوی تورکی به آن زبان سخن می گفته اند. داکتر بایار پس از پژوهش های دراز مدت توانست دریابد که آن زبان یکی از زبان های ایرانی خاوری بوده است. او همچنین بر پایه اسناد بایگانی های چینی برجسته ساخت که تیلی ها همان دی ها یا دهای های ایرانی اند که پسان تر به نام تاتار یاد شده اند و با بای دی ها، سک دی ها (سغدی ها)، افری دی ها و... هم ریشه و هم تبار اند.

شایان یادآور آوری است که این نه تنها داکتر بایار تاتاری، بل که شمار بسیار از دانشمندان باشقیری، قرغیزی و... اند که از راه پژوهش های علمی متوجه شده اند که خاستگاه ایرانی دارند و نادرست تورک خوانده می شوند. حالا حتا در ترکیه هم متوجه شده اند که باشندگان کشور ترکیه دارندگان تنها 2-10 درصد هاپلوی تورکی اند و چه از دید تباری و چه از دید فرهنگی بیشتر ایرانی اند تا تورکی. سخنرانی اخیر اکادمیسین یاسین اوکتای- از دانشمندان خبره ترکی که آشکارا اعلام داشت که در ترکیه چیزی به نام ترک وجود ندارد، به خودی خود، گواه بر نکته های بسیار است.

به هر رو، پیوست ارائه مقالات جالب داکتر اسکندر بایار، اینک یک مقاله دیگر ایشان را خدمت پیشکش می کنیم:

در طلایه عصر حاضر، پیک هایی به دست استرابو- گیتاشناس (جغرافی دان) یونانی رسید دال بر آن که آسی های کوچی (آسیان ها یا اوسون ها غیر از این ها اند)، پسیان ها **pasians**، ساکاروال ها **s** **sakaroval** (ساکاراویکی ها غیر از این ها اند **sakarauks**) و ثخارها، سرزمین باختر را از هلنی ها گرفته اند.

در این گزارش، تاریخ نویسان باستان، با برشمردن نام های قبایل کوچرو، خاطر نشان می سازند که در این فهرست نام های همه قبایل بازتاب نیافته، بل که تنها نام های بزرگترین شان، آمده است که به خودی خود، گواه بر ابعاد بزرگ تهاجم می باشد.

ثخارها را چینی ها نیز می شناختند که آن ها را به نام «دایوشی ها» یا «یوشی های بزرگ» می خواندند. آن ها زمانی اتحادیه نیرومندی از قبایل آسیای مرکزی را تشکیل می دادند، که ایشان را بیشتر به نام سارمات های خاوری می شناسند. ثخارها با شکست دیدن از هونوها در جنگ بر سر آسیای مرکزی، ناگزیر به عقب نشینی به سمت غرب گریزند. برخی از ایشان سرزمین آسیای میانه را اشغال کردند. ثخارها که در جمع ایشان کوشان ها جایگاه برجسته یی داشتند، استپ های جریان میانی رودبار آمو را گرفتند.¹ پسیان ها یا کنگلی ها که با سارمات های خاوری پیوند داشتند، «دشت های گرسنه» رود سیر و دریای آرال را برای بودوباش برگزیدند.

چنین پنداشته می شود که در آینده از این کنفدراسیون قبیله یی، نخست آلن ها (آرن ها)² و در سده های میانه، پیچینیگی ها و باشقیری ها برخاستند. گمان می زنند که در گذشته چراگاه های آن ها در استان گانسوی چین واقع بود که در نام آن، اتونیم (نام تباری) شان ترسب نموده است.

آن چه مربوط به آسیان ها **Asian** یا اوسون ها می گردد، آن ها هیچ پیوندی با سارمات های خاوری نداشتند و در این جنگ همراه و همپیمان با هونوها در برابر یوئه شی ها جنگیدند. آن ها با راندن ثخارها از چراگاه های تیان شان، آن بخش از سکایی ها و ثخاری ها را که به دنبال یوئه شی ها نشنافته و ماندگار شده بودند تا در این جا زندگی نمایند (و نیز ساکروال ها **sakaroval** را که پیشتر رفته بودند)؛ زیر فرمان خود در آوردند.

هونوها **Xiongnu** فرمانروایان استپ های آسیای مرکزی و کشور چین شدند. این به آن معنا است که همه توده هایی که در گذشته فرمانبردار سارمات های خاوری (یوئه شی ها) بودند، دیگر زیر سیطره هونوها قرار گرفتند. این توده ها چه کسانی بودند؟³

منظره تباری آسیای مرکزی بسیار پیچیده است، و از نگاه باستانشناسی به طور کامل شناخته نشده است، اما با این هم اجازه می دهد تا برخی از نتیجه گیری ها را انجام دهیم:

در دوران باستان، در بخش غربی آسیای مرکزی، قبایل اوگری **Ugric** و تبتی بودوباش داشتند (برخی از آنان آلتای-سایان، و دیگران- تیان شان را در دست داشتند)، در میان آن ها بازماندگان ایلامی ها و دراویدی ها (در حوضه رود تاریخیم؟) و تبارهای پراکنده یی از گروه های کهن بوریالی (شمالی) بسر می بردند. دورتر در خاور آن ها پیشینیان تورک ها زندگی می کردند. قبایل تونگوزی- منچوری زمین های کرانه های دریاچه بایکال و نزدیکی دریا (پیریموری **Priamure**) را در دست داشتند.⁴

1. کوشان ها اثرش در شمال آمو، در دره فرغانه را چونان نخستین پایتخت خود برگزیدند-گ.
2. آلن **alan** در اصل آرن (از ایر- ایرانی یا اریایی) بوده است که با گذشت زمان به الن تبدیل شده است-گ.
3. در این اواخر پروفیسور کاردین کتاب جامعی در باره هونوها زیر نام شاهنشاهی هونو نوشته است، مسکو 2001 .
از دید من، این بهترین کتابی است که تا کنون در باره هونو نوشته شده است-گ.
4. بومیان آلتای-سایان و بخش خاوری تیان شان دارای سیمای اروپاییدی-منگولوییدی آمیخته بودند. چهره های آنان نسبتاً هموار و کوتاه بود. ساموییدی ها **Samodiys**، کیت ها و شورسی ها و دیگران از بازماندگان آنان اند. از دید ژنتیکی آن ها دارندگان هاپلوگروه های **N** و **Q** و **R1b1b1** بودند. در جنوب آن ها حاملان هاپلوگروه **D** زندگی می

در عصر نوسنگی و برنز، استپ های آسیای مرکزی به «سرزمین های موعود» برای گله داران آسیای غربی مبدل شد. نخستین قبایلی که به این سرزمین ها آمدند، آدم هایی دارای چهره های مدیترانه یی (قفقازی) بودند. آن ها استپ های حوضه ترکستان خاوری را اشغال، و از این جا تبتی ها- نیاکان جاپانی ها را راندند. ظاهراً، فرزندان ایلامی ها و دراویدی ها از سوی آن ها اسیمیله شده بودند. پشت سر آن ها قبایل هندواروپایی آمدند که دارای سیمای پالیواروپایی بودند. دارندگان فرهنگ آفاناسیفی زمین های اوگرها را گرفتند و در این جا ماندگار شدند. یورش تازه شبانان از غرب به آن انجامید که برخی آغاز به راندن دیگران کنند، که منجر به آمیزش فرهنگ ها و توده ها گردید.

این گونه، فرهنگ هایی در اساس اروپایی اما نه همانند با یک دیگر در غرب آسیای مرکزی پدید آمدند؛ مانند: فرهنگ های آفاناسیفی Afanasiev و آکونوفی Okunev در جنوب سیبری، که رد پای آن ها به استپ های مغولستان بر می گردد؛ فرهنگ ساموسایی-سیمی samus-Seim در حوضه علیای رود اوبی؛ فرهنگ چیمورچیک در چوگاریا Dzungaria؛ فرهنگ اندرونوفی در استپ های کشور ختن و فرهنگ کراسوکی Karasuk که ظاهراً به حدود خاوری آسیای مرکزی رسیده بود.⁵

بومیان آسیای مرکزی نتوانستند فشار تازه واردان را مهار نمایند و عقب نشینی کردند. اوگرها که، بنا به برخی دلایل می بایستی به اشغال سرزمین آلتای می پرداختند، پیش از دیگران آماج سرکوب قرار گرفتند. از همین زمان، نفوذ آن ها پایان یافت. اما پیشینیان تورکی ها که در شرق زندگی می کردند، در موقعیت سودمند قرار گرفتند. آن ها صفوف خود را از پیوستن اوگرهای شکست خورده که یکپارچگی تباری خود را باخته و از دست داده بودند، اکمال کردند و بسیاری از چیزهای سودمند را برای خود از همسایه های پیشرفته خود وام گرفته است.

باستان شناسی فرهنگ ها را کشف می نماید، اما به ندرت تیپ های تباری سازندگان و آفرینندگان آن ها را نشان می دهد. برخی اطلاعات در باره مردم آسیای مرکزی در منابع تاریخی چینی بازتاب یافته است. باید گفت که توده هایی که در قلب آسیا زندگی می کردند، در آغاز مورد توجه چینی ها نبودند و آن هایی هم که در معرض دید شان قرار می گرفتند، به خاطر کنجکاوی نسبت به خود، نه مدیون مهربانی چینی ها، بل که به دلیل همسایگی و مناسبات خصمانه فی مابین بودند. اما با گذشت زمان، همپا با توسعه جامعه و ارتباطات، مناسبات با کشورهای همسایه آغاز به تغییر کرد.

کردند. به احتمال زیاد، نیاکان جاپانی ها، دقیق تر نیاکان کسانی از جاپانی ها که بازماندگان حاملان هاپلوگروه D شمرده می شوند.

در جانب شرق آن ها منگولوبیدی های دارای شمایل آسیای مرکزی زندگی می کردند. آن ها دارای چهره های خیلی ها پهن، اما گسترده و بالا بودند. درست مانند مغولان کنونی. از لحاظ ژنتیکی آن ها حاملان هاپلو گروه C بودند اما در میان شان شمار زیادی دارندگان گروه های پیوستگی N و Q دیده می شد. از دید زبانی، آن ها فرزندان تیره های تونگوزی-منچوری شمرده می شوند. مغولان از جمع آنان برخاسته اند. اما اجداد ایشان به رمه داران باستانی ربطی نداشتند. مغول ها فرزندان ماهیگیران کرانه های اقیانوس آرام می باشند. از هزارن سال بدین سو، آن ها در هنگام پسروی آب دریاها، خوراکه های دریایی (ماهیان و...) برداشت می نمودند. در آن هنگام ماهیگیری کار بسیار پر سودی به شمار می رفت. اما پس از آن، با به دست آوردن تورها و جال ها و قایق ها، در کرانه های امور پراکنده شدند. آن ها نه تنها به ماهیگیری، بل که نیز شکار می پرداختند.

از این جا، برخی از آن ها به پیرامون دریاچه بایکال کوچیدند. آن ها، نه آن گونه که برخی می کوشند ایشان را پیشاهنگان شیوه زندگی استپی بنمایانند، بودند، بل که این نوع اقتصاد را پسان ها به گونه آماده شده از همسایگان شان وام گرفته بودند و از آن زمان این شیوه زندگانی را بدون هیچ گونه تغییر دنبال می کنند و آداب و رسوم شان کماکان همان گونه محافظه کارانه مانده است. جهان و زندگی دستخوش دگرگونی ها است، اما آن ها تغییر نمی کنند.

5. این فرهنگ ها نخستین فرهنگ هایی نبودند که در این سرزمین ها پدید آمده بودند. پیش از چیره شدن این فرهنگ ها، در نزدیکی های انگره آدم هایی ساکن شده بودند که دارای چهره های مدیترانه یی بودند- سازندگان فرهنگ کیتویی، که در شکل آن همچنین آدم های دارای سیمای منگولوبیدی اشتراک داشتند.

از توده های باشنده شمال باختری چین، از ژون (جونگ) ها، دی ها و دینلین ها **dinlin** نام می برند. وجه مشترکی که آن ها را متحد می سازد- چشمان آبی و موهای بور و خرمایی است. اما چینی ها ویژگی های دیگر آن ها را هم می دیدند: بینی های بلند و چشمان فرورفته، یعنی ویژگی های نژادهای اروپایی آن ها را.

پاسخ به این پرسش که آن ها از لحاظ تباری چه مردمانی بودند، دشوار است. شاید دینلین ها **dinlin** فرزندان دارندگان فرهنگ های آفاناسیفی، اکونیفی **okunevts** و اسکیت ها (تورانیان) بودند.

دست سرنوشت آن ها را به مرزهای چین کشانید و از همین رو بود که در برگ های تاریخ چین کشانیده شدند. بخش اصلی ایشان در شمال آسیای مرکزی زندگی می کردند و در دوره جنگ های هونوها و چینی نزد تقویم نویسان چینی معروف شدند.

برخی از پژوهشگران تلاش دارند تا دینلین ها را فرزندان کاراسوکی ها **karasuks** (یعنی تخارهای مستعار) **(psevdotohar)** معرفی بدانند و همچنین کشاورزان تاگاری **Tagar**. اما بر پایه دیدگاه معتبر [بازتاب یافته در کتاب «نوار استپی بخش آسیای شوری در عصر سکایی- سارماتی»] دینلین ها از اواخر سده سوم پیش از میلاد در گستره یی از دریاچه بایکال تا رود اوبی یا رود ارتیش (در خاور قزاقستان) زندگی می کردند و کوچرو بودند. تنها فرهنگی را که می توان با آن ها ارتباط داد، فرهنگ اویوکی **Uyuk** (یا تورانی- اویوکی **Turano-Uyuk** به تعریف ما) است. آن ها تاریخ باشکوه خودشان را داشتند، اما اطلاعات مربوط به آن ها به چین نرسیده بود.

در شمال آن ها در میان کوه های آلتای-سایان، که سراسر پوشیده از درختزارها است، بوماها **boma** می زیستند که زبان شان ناشناخته مانده است. لئو گومیلیف **L.Gumilev** سخن از ناهمگونی زبان های بوماها و قرغیزها (دقیق تر خاکاس ها **Khakass**)⁶ می گوید، اما، چنین بر می آید که این اطلاعات مربوط به اوایل سده های میانه، زمانی که مردم جنوب سیبری زیر تاثیر هونوهای تورکی زبان درآمدند و خاکاس نام گرفتند، باشد.

خود بوماها، خویش را بیکینی ها و آلاکچینی ها می خواندند. بازماندگان شان تاتار نام گرفتند. چنین گزارش می شود که تاتارها در سده های میانه به زبان تورکی سخن می گفته اند. اما با این هم زبان اصلی مادری خود را یاد داشتند.

از این گزارش اصولاً مبهم روشن نیست که چرا منشای بوماها (نیاکان تاتارها) را مغولی خوانده اند؟ روشن است در آن دوره مغول ها در قطار توده های کوچک و بالاتر از آن، توده های زیر ستم آسیایی هیچ برانزندی یی نداشتند. در آن زمان، هنگامی که توده های هژمون، با همه نیرو پیگیرانه بر سر رهبری «جهان» با هم می رزمیدند و نیروهای شان را [در نبردهای فرسایشی-گ.] به هدر می دادند؛ توده های کوچک زیر ستم با بردباری منتظر بودند که چه وقت خواهند توانست حریفان از پا افتاده را از صحنه بیرون کنند.

6. در گاهنامه های باستانی چینی از مردمانی به نام خیاگاس ها یاد شده است که بلند قامت، دارای موهای بور و چشمان شیشه یی آبی یا سبز و پوست سپید بوده اند. شاید نام اصلی این مردمان «خاکاس» بوده باشد. کنون هم در ساختار فدراسیون روسیه منطقه یی به نام خاکاس در گستره علیای رود ینی سی (در استان آلتای کوهستانی) هست که در آن مردمان دارای ویژگی های اروپایی نژاد سفید اما با چهره های منگولوبیدی بود و باش دارند. این ها در واقع، قرغیزهای اصیل اند. نیاکان ایشان زمانی از این جا برخاستند و دولت اویغورها را که جانشین خاقانات شرقی تورک شده بود، برانداختند و به منطقه هفترو (گستره کنونی قرغیزستان) شتافتند و با گرفتن ترکستان خاوری، دولت بزرگی را برپا نمودند. مگر دولت ایشان نتوانست دیرپا باشد.

شاید «قرغیز» بیان تورکی همین خاکاس یا خیاگاس بوده باشد و یا شاید هم معرب آن. این که این توده های سپیدپوست چگونه منگولوبید شدند، تاریخ درازی دارد- آمیزش با: هونوها، نیاکان مغول ها (ژون ژون ها)، تورکان آشینایی، چینی ها و سرانجام هم تسلط چهار سده یی متاخر چونگاراها بر گستره قرغیزستان کنونی. یعنی سرزمین کنونی قرغیزستان که در گذشته متعلق به یونه شی ها و اوسون ها بود، خاستگاه نخستین شان نه، بل که میهن دومی آن ها می باشد. همین گونه، چهره های منگولوبیدی شان، ثانوی است. شاید زبان نخستین شان هم همانند با زبان های پروتو ایرانی خاوی بوده باشد. گ.

در باره منشای تاتارها نسخه های دیگر را می آوریم. نخست- زبان آن ها ایرانی یا آریایی بود. نام تباری آن ها: «تات+ار» (آدم های بیگانه، بیگانگان) گواه بر همین است. به گونه یی که روشن است، تورکی ها ایرانیان را به همین نام می شناخته اند. از همین «تات»، به هر حال، این احتمال هست که نام تاجیک (تات+چوک) ساخته شده باشد.⁷ تورکی زبانان به یاد داشتند که تاجیک ها بازماندگان تخارهای زمانی نیرومند بودند که پس از شکست دیدن از دست هونوها به سرزمین کنونی تاجیکستان اسکان گزین شدند.

دیدگاه دوم- تاتارها را کیتی می پندارد، یعنی قفقازی. اگر چنین باشد، آن ها فرزندان مدیترانه یی های دوره نوسنگی برخاسته از آسیای صغیر می باشند. اما این دیدگاه در تضاد با دینلین های چشم آبی و موقهوه یی قرار می گیرد. هرگاه پذیریم که قفقازیان در آغاز دارای پوست سفید نبوده اند، کار دشوارتر می شود. کیت های معاصر از دید ژنیتیکی، بازماندگان تاتارها شمرده نمی شوند، بل که تنها آداب و رسوم و زبان شان را حفظ نموده اند.

در زمین های «منطقه غرب»، هوستی ها (خوستی ها husts) زندگی می کردند. همه قبایل و مردمان باشنده همواری های شمال و غربی چین را با همین نام عمومی می خواندند. زیرا خوستی ها «وحشی های غربی» معنا می دهد. در میان آن ها- دی ها، دینلین ها و ژون ها بودند. همه آن ها (یا بسیاری از ایشان) چشم آبی و موقهوه یی بودند.

یونانیان کنجکاو که به ایشان همیشه اطلاعات مربوط به مردمان باشنده سرزمین های دور دست، می رسید؛ نوشته اند که در آن سوها، مردمان ایسودونی Issedones، سیرها، فُخارها fokary، اویخردها، اسپه کارها aspakar و اوتوروکورها ottorokor زندگی می کردند. از این فهرست می توان فکارها، اویخوردها، اوتوروکورها و سیر را باز شناخت.⁸ لنو گومیلیف، سیرها را به اشتباه با دی ها مرتبط می دانست. اما به احتمال

7. در باره وجه تسمیه یا ریشه واژه «تاجیک» نگاه شود به کتاب های:

- تاجیکان در مسیر تاریخ، میرزا شکور زاده، تهران، 1378
- تاجیک ها در منابع تاریخی، پروفیسور لعلازاد، لندن، در تارنماهای انترنتی: لعلستان، خراسان زمین، خاوران، جاویدان، خورشید، خواهان، فیروزکوه، آریایی و...گ.

8. یونانیان، ساک های باشنده میانه های سرزمین های اسکیت ها را می شناختند که چنین بر می آید که با منطقه حوضه تاریم در شمال باختری چین مطابقت می نماید. آن ها این کشور را به نام سیریکا (سرزمین سیرها) یاد می نمودند، اما همچنین می دانستند که این سرزمین از کاشغر تا شمال باختری چین پهن است. احتمالاً، یونانیان با سیری ها پس از برپایی مسیر بازرگانی منظم، که پسان ها به جاده بزرگ ابریشم بزرگ شهرت یافت، آشنا شده بودند.

با پیروزی چین در جنگ با هونوها بر سر تسلط بر گستره سرزمین های غربی آسیای مرکزی، مسیر راه ابریشم گشوده شد. این حادثه در حول و حوش سده یکم پیش از میلاد اتفاق افتاده بود، اما اطلاعات در باره مردم استپ های خاوری اوراسیا تنها در سده یکم پیش از میلاد به یونانیان رسید. یعنی مقارن با کوچیدن یوئه شی ها به آسیای میانه.

یونانیان نام های تباری توده های کوچرو باشنده آن سرزمین را بر می شمارند: ایسودون ها، تُخارها و اویخردها. اویخردها شاید اویغورها بوده باشند. منظور از ایسودون ها مردمانی بود که پیشتر هرودوت از آن ها در جایی در جنوب اورال در مقابل ماساگست ها یاد کرده بود. تُخارها قبلاً در حوضه رود تاریم زندگی می کردند، اما پسانتر به آسیای میانه رفتند.

اما بخشی از تُخارها، که چینی ها آنان را به نام یوئه شی های کوچک می خواندند، در میهن باستانی خود ماندگار شدند، که چنین می نماید که پیش از کوچیدن بخش اصلی تُخارها به نام تُخارستان یاد می شده است. در همین سرزمین تخارستان است که یونانیان از مردمان ناشناخته «اسپه کار» و اوتوروکور (ottorokor و aspakar) یاد می کنند. روشن است اسپه کار یک نام ایرانی است. اوتوروکور، نام تباری معروف بلغاری یا هونی را به یاد می آورد- شاید قبیله اوتورگور uturgur را.

یونانیان رودهای اویخرد و باوتیس Oyhard و Bautis را می شناختند. یکی از آن ها، احتمالاً، رودخانه تاریم است، که از باختر به خاور راندمان دارد و شاخه های آن رودهای آکسو و یارکند اند. رود دیگر - رود چرچن است که از کوه های کونلیان Kunlun سرچشمه می گیرد، یعنی از زیستگاه توده های تبتی باوت ها. در گذشته چرچن Tchertchen یک رود پرآب و مست و خروشان بود که به دریاچه لوب نور می ریخت. رودهای یارکند، ختن و کیریا Keriya

زیاد، آن‌ها فرزندان شبه تخاریان یا تخاریان مستعار *pseudotohar* و باشندگان حوضه رود تاریم پیش از آمدن ایرانیان به این جا بوده اند.



نقشه پراکندگی قبایل ژون (برگرفته از کتاب تاریخ هونوها- اثر لئو گومیلیف)

در این جا:

در بالا سمت چپ در جنوب دریاچه بلخاش- گستره بودوباش ساک ها
 زیر آن- در جنوب دریاچه ایسیک کول (قیرغزستان کنونی)- گستره بودوباش تخارها
 در بالا در شمال- گستره بودوباش یونه شی ها
 زیر آن- گستره بودوباش اوسون ها
 در میانه- با حروف بزرگ- گستره بودوباش هونوها
 در بالا سمت راست- گستره بودوباش دونهو ها (نیاکان مغول ها)
 در پایین در راست- گستره دولت های چینی: تسین، یان، دای، تسزین، و در چپ آن ها - گستره بودوباش بایماها
 و دی ها

جونگ ها یا ژون های *zhun* کوچی در مرزهای چین در سده چهاردهم پیش از میلاد پدیدار شدند و نوار باریک اما بارور میان جلگه میانی چین و بیابان گوبی را گرفتند. نام یکی از قبایل- سیان یون *syanyun* برای ما شناخته شده است که به علت همانندی تلاش ورزیده اند آن را با هونوها (سیونوها) آژند بزنند و آن را مربوط قبایل تورکی زبان بدانند.

بی آن که پیوند سیان یون ها را با هونوها منتفی بینداریم، خاطرنشان می سازیم که به احتمال زیاد ژون ها با ایرانیان پیوند داشته اند. تاریخ‌نویسان چینی آن ها را از نزدیک می شناختند و از همین رو هم ایشان را به نام «ژون-دی» ها می خواندند. خنجرهای ژون های کوهی گواه آشکار بر منشای شان است. خنجرهای آنان به گونه شگفتی برانگیزی خنجرهای اسکیت های پرآوازه را به خاطر می آورند.

می دانیم که فرمانروایان پادشاهی ژو از محیط پولی اتنیک (چندتباری) ژون ها برخاسته بودند و با بستگان دشت نشین خود پیوندهای خویشاوندی و سیاسی دیرپا و استوار داشتند.

قبایل بایان⁹ و لووفان *loufan* اردوس (از شاخه های رود هوان هی یا رود زرد) با ژون ها پیوند داشتند. آن ها آداب و رسوم سکایی داشتند و فرمانروایان شان زیر تاثیر فرهنگ پازیریک قرار داشتند. از آن ها در اردوس

کوچکتر اند که همچنین از کوه کونلون *Kunlun* جریان یافته، و در بیابان ها ناپدید می گردند، اما در گذشته به رود تاریم می ریخته اند.

⁹ گروه هایی از بایانی ها همین اکنون هم در افغانستان بودوباش دارند. در منطقه بند بایان-گ.

Ordos یادمان های گورستانی نخبگان اواخر سده های جارم- سوم پیش از میلاد بر جا مانده است با زیوراتی در سبک پازیریک، و برنز نامنهاد اردوس.



تندیس برنزی مرد دارای سیمای آشکارا اروپایی
با شمشیر اسکیزی (اکیناکی) در دست و جامه اسکیزی

اطلاعات در باره «دی» ها نیز متناقض است. لئو گومیلیف سخن از زیستگاه قدیمی دی ها در شمال دشت های میانی چین و جنگ های هزار ساله «اهریمن های سرخ ریش» با «چینی ها سیاه مو» بر زبان می راند. او نام دیگر آنان -دیلی را می آورد، که آن را با تیلی ها پیوند می زند. از دیگران او نام های نام چی دی Chidi و بای دی یعنی دی های سرخ و سفید را یاد می کند. بازماندگان چی دی ها - اویغورها و بازماندگان بای دی ها- هپتالیت ها Ephtalits (پشتون ها) اند. نام تباری «دی» در قبیله افغانی افری دی (افریدی) هم تکرار می شود. س. کلاشتورنی S. Klyashtorny ظاهر شدن آنان را در شمال دشت های میانی چین مربوط به سده هفتم پیش از میلاد می پندارد.

انتونیم تیلی های قدیم را توده های کنونی باشنده آلتای- تیلیوت ها و تیلیسی ها حفظ نموده اند. در سپیده دم سده های میانه این نام در انتونیم های توده های یفتلی، ابدالی و دویلابی بلغار دیده می شد. (اب+دالی، اف+ تالی، دولو+اب که در این جا «اب» به معنای سرزمین های کوچیان است).¹⁰

10. قبایل ابدالی، یفتلی و دولوبا از روی همه نشانه های ایرانی اند. آن ها زمانی در ترکستان خاوری بودوباش داشتند- جایی که از ایشان توپونیم (نامجا یا نام گیتایی) ابدالی بر جا مانده است- و سپس از آن جا از راه آسیای میانه به سرزمین کنونی افغانستان، ترکمنستان و اروپای خاوری رفتند.

طایفه ترکمان «ابدالی» تقریباً پس از پنج سده همراه با اغوزها به خاور میانه رفتند. فتح آسیای صغیر (سرزمین آناتولی یا ترکیه کنونی) را با آنان مربوط می دانند. از بازماندگان آنان در آسیای صغیر نام های خانوادگی ابدالی بر جا مانده است. به احتمال بسیار زیاد، نام بایار Bayar [نام خانوادگی نویسنده-گ.] با آن ها ارتباط می گیرد.

از بلغارهای دولوب Dulob که منشای تباری شان را برخلاف حقایق تاریخی تلاش ورزیده اند به قبایل ژرمن پیوند بزنند، دولیبی ها Duleb بر جا مانده اند.

بنا بر پیام های گنگ (اما نه رد شده از سوی مرکز علمی بلانوفسکی (O. Balanovsky)، تاتارها و اوکراینی های منطقه لوف از دید ژنیتیکی بستگان هم اند.

آن چه مربوط می گردد به هم آوایی کلمه های ابدالی و هپتالی، چنین چیزی آشکارا در زبان های تاتاری و باشقیری برجسته می باشد. روشن است، می توان کلمه های ایتیل و ادیل را با هم مقایسه کرد.



(یک سکه یفتلی با فرتور پادشاه یفتلی (سیمای اروپاییی او با بینی برجسته آشکار است)

یادداشت گزارنده: چنان چه در گذشته چند بار هم یاد آور شدیم، تا کنون بر سر وجه تسمیه قبیله ابدالی پشتون در میان دانشمندان کنکاش های فراوانی روان بوده است. گروهی بر آن اند که ابدال برگرفته از عبدال عربی است و عبدالی با گذشت زمان به شکل ابدالی تغییر شکل یافته که همانا همین دیدگاه بیشتر پذیرفته شده است. همچنین در این که کلمه پشتو (جمع آن پشتون) برگرفته از همان پرسو و پرثو و پارسو و پرسو است و پشتون های ابدالی با پارسیان از یک تیره و تبار اند، کمتر کسی تردید داشته است.

از سوی دیگر، آن چه مربوط به یفتلی ها می گردد، در کل، سه دیدگاه از سوی دانشمندان ارائه گردیده است که گروهی ایشان را با کوشانیان از یک تیره و تبار دانسته اند و از بازماندگان یوئه شی ها خوانده اند. گروه دیگر ایشان را از بازماندگان اووسن های تا اندازه بی آمیخته با هونوها (هونوهای سفید) شمرده اند و گروه دیگر از جمله لئو گومیلیف آنان را از بومیان پامیر و بدخشان خوانده اند که کاوش های باستان شناسی اخیر، همانا همین دیدگاه سومی را تایید می نماید.

در این جا، گنجایش ندارد که بیشتر از این در باره منشای یفتلیان یا هپتالیان که عرب ها ایشان را هیاطله خوانده اند، بپردازیم. در کتاب «شاهنشاهی کیرپاند» نوشته بانو پروفیسور غوزل محی الدین ووا که کنون زیر ترجمه داریم، به تفصیل به این مساله پرداخته شده است. با این هم یادآوری چند نکته را بایسته می پنداریم: بسیار دشوار است کسی باور کند که در جهانگشایی های سلجوقیان در آسیای صغیر همانا ابدالیان پشتون در کنار ترکمان های اوغوز و افشارها (افشینی ها) پیشاهنگ بوده باشند. زیرا در آثار تاریخی فزونشمار دوره سلجوقی چه به زبان عربی و چه در پارسی دری و چه در سایر زبان ها به چنین چیزی اشاره نشده است. اما آن چه در این پیوند در باره بازماندگان هپتالیان (یفتلیان) آمده، تردیدی بر نمی انگیزد. یعنی این یفتلیان بوده اند که در کنار اوغوزها و افشاری ها در فتح آسیای صغیر دست داشته اند، نه پشتون های ابدالی.

از همین رو، می توان گفت که طایفه ترکمان ابدالی، نه با پشتون های ابدالی، بل که با هپتالیان یا یفتلیان پیوند دارند که در اثر آمیزش با ترکمانان و یا زیر تاثیر آنان زبان خود را از دست داده، ترکمان خوانده شده اند. از سوی دیگر، به همین پیمانه روشن است که پشتون های غلزاری آمیزه بی اند از یفتلیان و توده های بومی باشند گستره میان کابلستان و رود سند یعنی کوه های سلیمان و دامنه های آن که زبان شان در آغاز مانند یفتلیان بوده اما در اثر آمیزش با پشتون های ابدالی و زیر تاثیر آنان پشتو شده است.

در پیوند با گفته های نویسنده همچنین بایسته می دانم یادآور شوم که :

- نخست این که پشتون ها در دوره فرمانروایی سلجوقیان در گستره کنونی افغانستان حضور نداشتند. از حضور پشتون ها (افغان ها) برای نخستین بار در دوره محمود غزنوی در جنوب کابل (منظور کابلستان است نه شهر کابل) یعنی در همین گستره کوه های سلیمان یاد شده است. در دوره شاهرخ تیموری، زمین هایی به پشتون ها در مضافات قندهار داده شد. روشن است آن ها نمی توانسته اند در آن هنگام در هرات حضور داشته باشند. زیرا در تاریخ های تیموریان هرات و سایر منابع از آنان چیزی یاد نشده است.
- سلجوقیان به گونه بی که در نقشه دیده می شود، بر مناطق جنوب هندوکش تا کرانه های رود سند تسلط نداشتند یعنی اصلا بر گستره پشتون ها تسلط نداشتند.
- گذشته از این ها، نام ابدالی چونان یک طایفه در میان قبایل پشتون، بیشتر در اواخر صفویه برجسته شد که با نیاکان احمدخان عبدالی ربط می گیرد. پیش از دوره صفویه نام عبدالی در جایی دیده نمی شود. دست کم بنده تا کنون در کدام منبعی با این نام بر نخورده ام.

همه آن ها چنین بر می آید که با هم خویشاوند اند- چیزی که چینی ها به آن اشاره نموده اند. به باور چینی ها، او یغورها (که از تیره تیلی اند) و یفتلی ها بر رغم تفاوت زبان های شان دارای منشای مشترک اند.

آن چه مربوط به منشای تباری دی ها می گردد، می شود گفت که چندان روشن نیست. چنین بر می آید که آن ها از یک سو در پیدایش خود با قبایل سکایی کوچ نشین آسیای میانه و از سوی دیگر، با باشندگان قدیمی این سرزمین ها (با آن که هم از جاهایی دیگری به این جا آمده بودند)، پیوند داشتند. بیخی امکان دارد که در میان آن ها بازماندگان «ارابه سواران» اندرونوفی بوده باشند.

همین گونه چنین بر می آید که مومیایی های یافت شده در حوضه رود تاریم با آنان ارتباط یگراستی داشته باشند. همچنین آن ها با ژون ها پیوندهایی داشته بودند. از دیدگاه ژنیتیک، آن ها دارندگان هاپلوگروه آریایی R1a بودند.¹¹

دی های کوچرو نه تنها استپ های استان کنونی گانسو را گرفتند، بل که همین گونه در راستای جنوب در استان سیچوان پیش رفتند. ظاهراً، در این جا در سیچوان، آن ها با مردم «با- شو» رو به رو گردیدند و با آنان آمیزش یافتند و پاره یی از عناصر فرهنگی آنان را وام گرفتند. به ویژه، آیین روپوش گذاشتن بر آرامگاه ها را که در گستره فرهنگ های کاتاکومبی- گورستان های دخمه یی (گورستان های بوما در ترکستان خاوری و شمسی در دامنه های شمالی کوه های تیان شان و...) گسترش یافته بودند، و سپس در سال های مهاجرت های سترگ توده ها به مرزهای غربی استپ های اوراسیا رسیدند.¹²

مهمترین و شناخته شده قبیله ژون، قبیله اوسون (آسیانی های تاریخ نویسان یونانی) در استپ های استان کنونی گانسو بسر می بردند. به گفته لئو گومیلیف آن ها از دینلین ها بودند. دیگران آن ها را با ایسیدونی ها issedonov یکی می پندارند. اوسون ها با یوئه شی ها می زیستند اما نسبت به آن ها دیرین تر بودند.¹³

- با توجه به همه این ها می توان گفت که در لشکرکشی های سلجوقیان بر آسیای صغیر (آناتولی- سرزمین امپراتوری روم شرقی بیزانس یا ترکیه کنونی) نه پشتون های ابدالی، بل که یفتلی های حوزه بدخشان اشتراک داشته و پیشاهنگ بوده اند-گ.



گستره شاهنشاهی سلجوقی

11. ژ. سبیتف داده هایی را می آورد در باره تیره های ساریگ- یوگورها Saryg yuguram ، که از بازماندگان دی ها به شمار می روند و در اعماق آسیای مرکزی بسر می برند که لئو گومیلیف متوجه نمی شود که چشمان شان بادامی نیست و در چهره های شان رنگ زرد دیده نمی شود. طایفه ابدالی از جمع آنان است. از لحاظ ژنتیکی ساریگ- یوگورها syryg-yugury دارنده هاپلوگروه های مختلف اند. اما R1a – هاپلوگروه آریایی شان، گروه غالب است.

12. این رسم و رواج ها همراه با دیگر رسم و رواج ها، مانند کندن دخمه ها در گورستان ها و گذاشتن پوست ها، پاها و سرهای اسپان که در میان سارمات های خاوری رواج داشت، در میان آرامگاه های بلغارهای تاتارستان (البته، نه همه) و تورباسلین های turbaslin باشقیرستان دیده می شود.

13. در این باید متوجه یک نکته باشیم. برخی از پژوهشگران بر آن اند که اوسون ها آمیزه یی بودند از یوئه شی ها و سکایی ها. می توان گمان برد که در آغاز، در این گستره تنها گروه هایی از سکایی ها بودوباش داشته اند. سپس یوئه شی ها به سرزمین های شان سرازیر شده، آنان را اسیمیله کرده و این گونه تبار نوی به نام اوسون پدید آمده است. چون، یوئه شی ها نیرومندتر و فزونشمار تر بوده اند، روشن است که اوسون ها زیر فرمان شان بودند.

سیمای آنان به سغدی های آسیای میانه همانند بود: دارای قدهای رسا، و ریش های بور. افسانه نشانه های نسب یا شجره نامه آن ها با رومیان باستان همانند است.

هم در این جا و هم در آن جا در سرنوشت فرمانروایان ماده گرگ و زاغ (کلاغ) نقش دارند. همسایگی جغرافیایی با هونوها، که در خاور زندگی می کردند، و یوئه شی ها؛ برای زمان درازی سرنوشت اوسون ها را رقم زد و نقش مرگباری را در سرنوشت تمدن ایرانی بازی کرد. 14 چنین بر می آید که اوسون ها در کشاکش میان توده با هم رقیب همسایه، با توجه به اوضاع، جانب هونوها را گرفتند.

اوسون ها با شکست دیدن از دست یوئه شی های دارای تمایلات تجاوزکارانه، زمین های خود را ترک کردند و به خاور گریختند. در نبرد، پادشاه اوسون ها کشته شد. اما بر خلاف انتظار یوئه شی ها، مائودون- فرمانروای هونوها، با بازماندگان پادشاه کشته شده مهربانی فروان کرد و این گونه، هونوها و اوسون ها از دشمنان، به همپیمانان در برابر یوئه شی ها مبدل شدند.

در شمال جونگ ها (ژون ها)، هونوهای مرموز بودوباش داشتند. ریشه های آن ها، به گفته گومیلیف هیچ پیوندی با دی ها، دینلین ها و ژون ها ندارد. هرگاه از روی نام تباری هونوها دآوری کنیم، بی چون و چرا پیوند آن ها با توده هایی یاد شده در اوستا- خیونی ها به خاطر می آید. هونوها را دست سرنوشت به دورترین مرزهای استپ های اروآسیای کشاند و در آن جا بود که پیکان تکامل آنان، سمت و سوی دیگری یافت.

سکایی های ایرانی زبان که به احتمال بسیار زیاد، دارندگان هاپلو گروه R1a، بودند، به خاور آمدند. اما در این جا انتورنز آن ها اصولاً راه متفاوتی را پیمود و در سرانجام به نتایج غیر منتظره یی انجامید. در آغاز، توده ایرانی زبان در میان خود فروپاشید و به دست خود تمدن خود را نابود کرد و در راس تمدن تازه تورکی قرار گرفت¹⁵ که در آن دارندگان هاپلوگروه های Q و N نقش برجسته داشتند.¹⁶

هر چه بوده، میان این دو تیره خویشاوند، دشمنی هایی بوده و پیوسته نبردهایی روان بوده که به کشته شدن پادشاه اوسون ها انجامیده است. در آینده، همین دشمنی موجب شده که اوسون ها با هونوها همدست شده، گلیم یوئه شی ها را برچینند. حتا، در سال های پایانی فرمانروایی هونوها چینی ها توانستند با بهره گیری از همین دشمنی، اوسون ها را با خود در نبرد در برابر هونوهای شمالی که بیشتر متشکل بر قبایل یوئه شی بودند، همپیمان سازند و دولت هونویی را از ریشه براندازند-گ.

14. به این معنا که نخست، یوئه شی های آریایی از گستره پهناوری در میانه های آسیا رانده شدند و در پی آن ها، دولت در آغاز خیونی (آریایی) هونوها هم بر افتاد. سپس قدرت در میانه های آسیا به دست نیاکان مغولان (ژون ژون ها) افتاد که به نوبه خود اوسون ها را هم راندند. همه این ها به سود چین و به زیان ایران تمام شد.

با آمدن یوئه شی ها (کوشانیان) و در پی آن ها یفتلیان به گستره ایران خاوری (افغانستان کنونی)، دولت های پارسی اشکانی و ساسانی که در جبهه گسترده یی با روم خاوری درگیر نبردهای سهمگین بودند، از پشت سر مورد فشار قرار گرفتند که این برای تمدن غرب چونان هدیه آسمانی بود. سر انجام، هم چنین شد که سرزمین های پهناور میانه آسیا به دست تورکان (و در پایان کار به دست روس ها) افتاد و با واژگونی دولت ساسانیان، گستره تمدن ایرانی به دست اعراب بیابانگرد افتاد و همه این ها زمینه را برای انحطاط تمدن ایرانی و چیرگی تمدن های چینی و اروپایی بر تمدن ایرانی فراهم گردانید-گ.

15. منظور این است که توده های ایرانی زبان مانند دی ها، دینلین ها، ژون ها، یوئه شی ها و اوسون ها، از سویی میان خود به رقابت و مبارزه برخاستند و از سوی دیگر پیوسته با توده های زردپوست چینی و تبتی آمیزش یافتند و در سرانجام در اثر کشاکش های درونی (میان یوئه شی ها و اوسون ها و پسان تر میان یوئه شی ها و هونوهای که دیگر در اثر آمیزش با چینی ها و دونهوها تورکی شده بودند) همه از میان رفتند و جای خود را برای توده های نوپیدای پروتو مغولی و پروتوتورکی سپردند-گ.

16. با توجه به نقش سوبسترات (بستر) و لایه فوقانی بستر (سوپراسترات) جامعه، منشاء کتله عمومی باشندگان و هسته سیاسی آن باید جداگانه بررسی شود. در باره طبیعت اصلی تمدن ایرانی هونوها، می توان از روی ایرانیسم های زبان چوواشی، جامه های نوع سکایی آنان، کلاه های شان، که یادآور کلاه های فیریگی ها Phrygian می باشد، شیوه تعظیم شان به سان سکایی ها و.... دآوری کرد.

تورکی زبان بودن [شدن]-گ. هونوها، دینلین ها و تیلی ها (نیاکان اویغورها)، که گومیلیف و نویسندگان برخی از مقالات ویکپدیا و دیگر آثار تاریخی، بر آن پا می فشارند، شاید برای برش معینی از دوره تاریخی تاریخ تباری شان درست باشد، اما به هیچ رو، منشای تباری آن ها را توضیح نمی دهد. زبان نمی تواند چونان مشعل راهنما در پیچ و خم پدیده پیچیده اتنوژنز شمرده شود. زیرا تغییر زبان در تاریخ بیشتر قاعده است تا استثناء.

نورمان ها، به عنوان مثال، پس از فتح منطقه شناخته شده نورماندی (فرانسه)، زبان ناروژی خود را از دست دادند و فرانسوی زبان شدند. همان ها به انگلستان، که در آن جا توده های خویشاوند شان زندگی می کردند، زبان فرانسوی را به ارمغان آوردند و مدت های زیاد به آن سخن می گفتند. فرانسویان کنونی به زبانی سخن می گویند که ریشه های آن به جهان فرهنگ روم سر می کشد.¹⁷ اما از این فاکت، هیچ کسی در باره خاستگاه رومی الاصل بودن آن ها نتیجه گیری نمی کند. اما در این زمینه تنها موقف تاریخ نویسان یک ششم زمین (منظور گستره شوروی پیشین است-گ.) صد و هشتاد درجه متناقض است که از روی زبان در باره منشای تباری این یا آن توده داوری می کنند.¹⁸

چنین بر می آید که به علت عدم آگاهی، برخی از نویسندگان می خواهند چنین استدلال نمایند که گویی این قبایل از همان آغاز تورکی زبان بوده باشند! و این گونه، بی توجه به آوندهای دیگران، آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف عمدی یا غیر عمدی حقایق دست می یازند و دست به «کلاهبرداری های تباری تاریخی» می پردازند.

در این رابطه، بایسته است گزارش منابع چینی را در باره پیوندهای تیلی ها یادآور شویم. بنا به گفته یک منبع، اویغورها (تیلی ها) با یوئه شی ها خویشاوند اند. اما به گفته منبع دیگر، هم‌ریشه با یفتلی های ایرانی زبان؛ اما در این حال، آگاهان چینی تنها یادآور می شوند که زبان یفتلی ها از زبان اویغورها متفاوت است. [یعنی اگر اویغورها را تورکی زبان ببنداریم، زبان یفتلی های خویشاوند آن ها غیر آن بوده است-گ.]

به باور ثابتف Sabitov (دانشمند اویغوری) در میان اویغورها بنا به داده های د. ان ای، هاپلوگروه R1a، هاپلوی اصلی است. یعنی آشکارا برخاسته از ریشه هندواروپایی که با تاجیک های کوهی، افغان ها (پشتون ها)-بازماندگان سکایی ها، گسست ناپذیر می باشد.¹⁹ در آینده، برخی از اویغورها به غرب شتافتند و اقوام ایرانی غرب اوراسیا را زیر فرمان خود درآوردند. آن ها بودند که پایه و شالوده تباری بلغار بزرگ و دولت کیف روس را گذاشتند. آوازخوان سرزمین روسی بویان دارای نام بلغاری بود، اما چنانی که از آهنگ های سروده شده وی بر می آید، به زبان روسی باستان آواز می خواند.²⁰

17. بایسته است میان دو نوع اتنوژنیز، تمایز قائل شد: یکی، منشای تباری آریایی تک تباری است. حاملان آن (به جز از رشته زنان) با افراد برخاسته از دیگر گروه های تباری همگرایی نیافتند و همین گونه آن ها را به محیط خود نپذیرفتند.

اتنوژنیز دیگر، رومی است که شکل فراتباری یا سوپر اتنیک superethnic دارد. رومیان از همان آغاز، اهمیت بسیاری به خاستگاه و منشا نمی دادند و این خط شالوده گذار توسعه پا گرفت. البته، تلاش هایی از سوی رومیان برای دادن بار تباری به دولت روم برای بازماندگان شان انجام شده بود، اما همه این تلاش ها در فرجام با شکست رو به رو گردیدند.

18. به گمان غالب، نویسنده در این جا آن پژوهشگرانی را آماج خدنگ های سرزنش ساخته است که بی توجه به تورکی زبان شدن متاخر هونوها و برخی دیگر توده ها مانند اویغورها، می کوشند آنان را از ریشه تورک تبار جا بزنند. -گ.

19. به گونه یی که پیشتر هم گفتیم، سخن می تواند تنها بر سر پشتون های غلزی باشد که نویسنده آن ها را برخاسته از سکایی ها می داند، نه پشتون های ابدالی (درانی) که با پارس ها هم‌ریشه و خویشاوند اند. با این هم، شایان یادآوری است که پشتون ها، در کل، از روی داده های دی. ان. ای، پس از نورستانی ها، ناب ترین و اصیل ترین توده های ایرانی اند. هاپلو گروه R1a در میان باشندگان ایران غربی (ایران کنونی) به گونه میانگین تنها 30 درصد است. در حالی که در میان نورستانی ها بیش از 60 درصد و در میان پشتون ها (همراه با دیگر هاپلوهای رایج در میان توده های ایروهندواروپایی) نزدیک به 50 درصد می رسد. برای مقایسه این هاپلو در میان تاجیک های باشنده همواری ها، مانند ایرانی های غربی، به همان میانگین 30 درصد می رسد. این گونه، پشتون ها ایرانی ترین و اصیل ترین گروه ایرانی تبار اند. -گ.

20. شایان یادآوری است که زبان روسی باستان، با زبان اوستایی بسیار نزدیک و هم‌ریشه می باشد. هم از دید دستوری و هم از دید واژگانی. -گ.

نام تباری باستانی «تیلی» از طریق بلغارها به محیط سلووی ها ره یافت و در سیمای اسلاوی دولوبی ها Duloba بازآفرینی گردید (در این باره پسانتر می پردازیم). بنابراین، پیام در باره پیوندهای تنگاتنگ تاتارها و اوکراینی های لفوف، بدون پایه و شالوده تاریخی نیست. چنانی که آداب و رسوم روس های جنوبی و اوکراینی ها که با عهد فرمانروایی خاقانات دشت نشین خزر هماهنگی دارند. برای نام «بویان» برخی از نویسندگان می کوشند ریشه های سلووی و یا چواشی جستجو نمایند و در این حال این واقعیت را نادیده می گیرند که این نام در میان تاتارها در گذشته بسیار رایج بود.

با ظهور یوئه شی ها، هونوها، مانند بسیاری از قبایل آسیای مرکزی، زیر فرمان آنان رفتند و به گونه یی که چینی ها گزارش می دهند، «در یک خانه بسر می بردند». اما همه امپراتوری ها، به ویژه امپراتوری های کوچرو، هر چند هم نیرومند باشند، شکننده و سخت آسیب پذیر اند. این دولت ها مادامی که توده های زیر فرمان، آن ها را سرنگون نکرده اند، به زندگی خود ادامه می دهند. هنگامی که هونوها هستی دولت دونه شی را با چالش کشیدند، بسیاری از قبایل از آنان رو تافتند و جدا شدند. مانند دی ها و دینلین ها.

جنگ به سال 206 آغاز شد، و دشوار و دراز بود. یوئه شی ها ناگزیر به نبرد در دو، اگر نه در سه جبهه بودند: در برابر هونوها و اوسون ها در خاور و تسیان ها و سکایی ها در جنوب و دینلین ها در شمال. آن ها با از دست دادن زمین های حوضه رود تاریم و دامنه های آلتای، در بخش باختری هفترو (سمی ریچیا) جا گرفتند و در سال 161 پیش از میلاد، سکایی های کاشغری را از این جا راندند، که از راه کتل های کهستانی هیمالیا به سمت جنوب به هند رفتند. احتمالاً روابط آن ها از آغاز پر آژنگ و نادوستانه بوده. از روی همه نشانه ها، ساکی های کاشغر با سازندگان قرغان²¹ ارژن، پیوندها و هم‌ریشگی های خویشاوندی داشته بودند و از همین رو، پنهان و یا آشکارا با هونوها یاری کرده بودند.

روشن است که نیروی هونوها به تنهایی برای شکست دادن کامل یوئه شی ها بسنده نبود. از همین رو، در مرحله نهایی، اوسون ها را (احتمالاً در راس قبایل ایرانی زبان آن سرزمین ها) در برابر یوئه شی ها گسیل داشتند که پیوستن اوسون ها به کارزار، توازن قوا را به سود هونون ها برگرداند و به واژگونی نهایی شاهنشاهی یوئه شی انجامید.

این بود که شماری از یوئه شی ها زیر سیطره اوسون ها قرار گرفتند و برخی دیگری از آن ها در نبرد بزرگ، از هونوها شکست یافتند و بیشتر به سمت غرب رفت. پیروزمندان (هونوها و اوسون ها)، غنایم بزرگی به دست آوردند: زنان، کودکان، چارپایان و چراگاه ها را. کیدار²² پادشاه یوئه شی ها در نبرد جان باخت و دشمنانش که پیروزی را جشن گرفته بودند، از استخوان کاسه سر او، جام باده پیمایی شادایانه ساختند. این گونه، داستان دودمان شاهی یوئه شی به پایان رسید و هونوها، فرمانروایان آسیای مرکزی شدند.

بر پایه توافق با هونوها، چراگاه ها و باشندگان هفترو (شمال قرغیزستان و جنوب قزاقستان)، یعنی آن بخش از زمین هایی که در آن یوئه شی ها پس از ترک آسیای مرکزی در آن ساکن شده بودند، به اوسون ها واگذار

21. «قرغان» (از تورکی) به معنای تپه در بسیاری از توپونیم ها یا نامجا ها (نام های جغرافیایی یا گیتایی) منطقه بازتاب یافته است. مانند قرغان تپه در تاجیکستان و تاشقرغان (تپه سنگی) در استان سین کیانگ چین و هم در نزدیکی مزار شریف (خلم). در اصل این کلمه همان گورگان ایرانی است (گور+گان). گور- آرامگاه و گان- پسوند مکان؛ مانند آذربایگان (آذربایجان) و نیز شبرغان که دگرگون شده شاپورگان است و بنیادگذار آن شاپور یکم ساسانی و گاهی هم پسوند زمانی مانند مهرگان (موسم پاییز، مهر ماه).

به هر رو، آریاییان باستان رسم داشتند که مرده های پادشاهان خود را در گورهای بزرگی به خاک می سپردند و بر سر آن اتاق بزرگی می ساختند و در آن زیورات و جنگ افزارها و ... وی را می گذاشتند و بر دیوارهای آن گلیم های نمدی یا قالین هایی را میخ می زدند و بر سر آن پشته بزرگی از خاک بر می افراشتند. شاید برای این که کسی به آسانی نتواند آن را بگشاید و به آن دستبرد بزند. به زبان روسی این واژه کماکان به شکل کورگان به کار می رود. مگر، با توجه به این که در زبان کنونی پارسی دری به همین شکل قرغان (تورکی شده) جا افتاده است، ما هم آن را به همین شکل قرغان به کار برده ایم.

22. نام این پادشاه شایان توجه است که هم به کی (کیانی) و هم دار (داریوش یا دارا) همانند است- کیدار (کی+دار). گ.

گردید. دستاوردهای نو، ارزش این پاداش را داشتند. در این جا، در گرهبگاه کوه های تیان شان و استپ، بهترین چراگاه های اوراسیا قرار دارد.

پیروزی در جنگ با چین و سپس در برابر یوئه شی ها، شهرت بزرگی برای هونوها به ارمغان آورد و دولت هونوها را با امپراتوری هان چین همتراز گردانید. اما در عمل، سرنوشت آن را در دست چین انداخت. جنگ به ابتکار امپراتور هان- وو دی، که وابستگی شرم آور به وحشیان را (که به رغم بستن پیمان دوستی و برادری، به یورش و تاخت و تاز بر سرزمین چین و به تاراج بردن دارایی های باشندگان آن ادامه می دادند)، بر نمی تابید؛ آغاز گردید.

چند ارتش چین در درازای چندین سال به ژرفای بیابان یورش آوردند و هست و بود کوچیان خانه به دوش استپ ها را به یغما بردند. بر ارتش چین فرماندهان با استعداد- وی شین و هو تسیوبین²³ Tsuyubin فرمان می راندند. چنین می پندارند که آن ها از جمع آن یوئه شی هایی بودند که توانسته بودند به چین بگریزند (در این باره نگاه شود به سایت:

http://east.philosophy.pu.ru/publications/kravtsova/kr_torch1.htm)

هو تسیوبین، نخستین پیروزی خود در جنگ با ارتش هونوها را در 18 سالگی به دست آورد. او در دوره بین سال های 121 و 119 پیش از میلاد، در تئاتر باختری جنگ، بر آنان چندین شکست بزرگ، پی در پی را تحمیل کرد و ده ها هزار نفر از کوچیان را اسیر گرفت. منجمله «شمایل زرین» مقدس را که شاهزاده هونی- هیوچزوی Hyuchzhu ی برای آن قربانی می کرد، به چنگ آورد.

پیروزی های سردار وی شین در جبهه خاوری که در آن نیروهای اصلی هونوها متمرکز بودند، هر چند هم کمرنگ بود و تلفاتش بالا، با این هم، در این جا، هونوها به رغم مقاومت از جان گذشته، نتوانستند در برابر یورش گسترده سواره نظام چینی ایستادگی نمایند و تاب بیاورند و با شتابزدگی و سراسیمگی، به پشت بیابان گویی گریختند و پنهان شدند.

چینی ها، بر خلاف گذشته، آنان را مورد پیگرد قرار دادند و با ردیابی به دنبال شان به بیابان تاختند و در نبرد تن به تن، وی شین در برابر آن ها به پیروی دست یافت. در همین زمان، در خاور، هو تسیوبین سپاهیان سردار چژوکی Chjuki هونویی را نابود کرد و از هونوها 70 هزار نفر اسیر گرفت. هونوها تلفات سنگینی دادند و بیشتر به شمال گریختند.

پیامدهای سیاسی این پیکار، بیشتر از یک رویداد عادی بود. نه متحدان و نه توده های باجگزار، با ترس از انتقام هونوها، جرأت نمی کردند «خانواده» هونوها را ترک بگویند. تنها هو هوان ها- نیاکان مغولان با بهره گیری از وضعیت مطلوب، با آگاهی یافتن از چراگاه های بی صاحب، پیشنهاد چینی ها را پذیرفتند و به مرزهای امپراتوری کوچیدند. این گونه، عروج قبایل مغول آغاز شد.

23. نام های این دو فرمانده به ترتیب، وی شین (ویسه گرد) و هو تسیوبین (هوشنگ) را در ذهن تداعی می کند. در گاهنامه های چینی آمده است که 165 خانواده یوئه شی پس از شکست در برابر هونوها، به تبت پناهگزیین شده بودند که به گمان غالب، بیشتر شان از دودمان شاهی و سران لشکر و بزرگان دولت بودند. دربار چین شماری از ایشان را پذیرفته و تنی چند از سرداران نامی شان را در نبردها در برابر هونوها به فرماندهی لشکر گماشته بود. همچنین دودمان شاهی چین با ایشان پیوندهای خویشاوندی بسته بود. چنان بر می آید که این دو از بازماندگان همان خانواده های یوئه شی ها بوده باشند. درست همین ها بودند که سخت ترین شکست ها را بر هونوها تحمیل کردند. باید به دیپلماسی زرنگانه و هشیارانه چین آفرین گفت که چگونه توانسته بود قبایل کوچی استپ را در برابر یک دیگر بیندازد و از دشمنی آنان به سود خود بهره برداری نماید و یکی را به دست دیگری براندازد. چنان چه در آینده توانست اوسون ها را در برابر هونوها که همپیمان دیرین شان بود، برانگیزد.

شایان یادآوری است که روستای «ویسه گرد» در شمال بلخ، نادرست سیاهگرد خوانده می شود که باید به ویسه گرد ویرایش گردد. همان گونه که بندر ایراتان یا آریاتان- نادرست حیرتان و آجه کگ بامیان نادرست حاجی گک و کهندژ- نادرست قندز خوانده می شود.-گ.

اما سرنوشت به هونوها مهربانی کرد. در هنگام لشکرکشی بعدی، ناگهان امید و چشم و چراغ امپراتوری چین-سپهدار هو تسیوی بین Tsyuybin جوان در 24 سالگی درگذشت. چنین گفته می شود که مرگ او، امپراتور وو-دی را سخت تکان داد. چنان که هر گونه امید به پیروزی در برابر هونوها را از دست داد و برنامه ریزی برای شکست نهایی هونوها را برهم زد و سال های زیادی جرات نمی کرد عملیات رزمی سرکوب هونوها را از سر بگیرد. سردار قهرمان را در استان گانسو در نزدیکی سرزمین آبایی خاستگاه یوئه شی ها به خاک سپردند. بر سر آرامگاه او [به رسم ایرانیان باستان-گ.] تپه یی خاکی برافراشتند که یادآور کوه تسلیان Qilian بود، جایی که او به یکی از بزرگترین پیروزی های خود دست یافته بود و در آن جا درگذشته بود.

مدت ها بعد، به سال 99 پیش از میلاد، چین هر چه بود عملیات رزمی را از سر گرفت. هونوها بی آن که بجنگند، به شمال فراتر از دسترسی ارتش چین گریختند. تاکتیک های دفاعی به آن ها موفقیتی به ارمغان نیاورد. تنها کمک کرد تا نیروهای رزمی شان را نگهدارند. اما مردم را در وضع دشواری قرار دادند.

گستره چراگاه ها کاهش یافت و در اثر تغییرات اقلیمی باران های تندی باریدن گرفت که بر اقتصاد کوچروی تاثیر منفی بر جا می گذاشت. سالنامه نویسان چینی گزارش می دهند که «بانوان هونویی از گرسنگی نمی توانستند بچه های شان را در رحم های خود تحمل کنند». جنگ سر در گم به آن انجامید که ارتش چین نه می توانست بجنگد و نه می توانست به پیروزی دست یابد و این گونه همواره دست خالی به خانه بر می گشت. پس از این، شانوی هونوها جسورانه خواستار از سرگیری صلح گردید و فراتر از آن گستاخانه تقاضای ابریشم، برنج و دیگر چیزها را کرد. روشن بود که امپراتور چین به این خواست های آن ها توجهی نمی کرد.

نقطه عطف در جنگ پس از کشیدار شدن پای اوسون ها پدید آمد. هدایای گرانبها، دیپلماسی نیرنگ بازانه، سر انجام، برای چینیان پیروزی به ارمغان آورد. به سال 71 پیش از میلاد نخست اوسون ها به تحریک چینی ها بر هونوها تاختند. سپس در سال آینده، دینلین ها و دونوها (دانهوانگ ها-نیاکان مغولان) که از پیروزی اوسون ها به وجد آمده بودند، باز هم به تحریک چینی ها با شمشیرهای آهیخته بر کوچروان هونویی تاختند و آنان را در هم شکستند. پیروزمندان غنایم مالی و جانی زیادی به دست آوردند: چارپایان و زنان و فرزندان هونوها را.

دوره «رویارویی بزرگ» هونوها با همسایگان شان- اعم از کوچروان و امپراتوری هان- تا سال 58 پیش از میلاد به درازا کشید. دشواری هایی که هونوها با آن رو به رو شدند، آن ها را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد. هونوهای جنوبی به رهبری شانوی هو هانی Huhanye به مردمان صلحجوی تبدیل شدند و با چین پیمان اتحاد بستند. اما هونوهای شمالی به رهبری شانوی چژی چژی (Chzhichzhi) شی شی- لقبی همانند شاهنشاه) حاضر نشدند تن به پستی پذیرش یوغ چین بدهند.

شانوی شی شی با بخشی از قبایل زیر فرمان - قرغیزها (خاکاس ها)، دینلین ها و اوتسوزوها utsze پیروزمندان با اوسون ها جنگید. اما در سرانجام به دعوت کنگی ها یا کنگویی ها (که همسرش دختر پادشاه آنان بود)، با شمار کمی از سپاهیان به آسیای میانه گریخت. درگیری های بی پایان میان اوسون ها و کنگویی ها- دو همسایه قدیمی و با هم دشمن به سود هونوها از کار برآمد.

شی شی، با مستقر شدن در جای نو، با راه اندازی یورش ها، آغاز به تاراج دارایی های همسایگان خود نمود و از آنان باج و ساو می ستاند. این گونه، در پیرامون او کسانی که می خواستند از راه دزدی و تاراج زندگانی نمایند، گرد آمدند. این گونه، او مایه امید برخی و منشای تهدید دیگران شد.

یک افسر چینی گمنام و از نظر افتاده پادشاهی چینی حوضه رود تاریم که در این هنگام زیر چتر حمایت امپراتوری هان قرار گرفته بود، با بهره گیری از این وضع، در اندیشه یورش بر شی شی افتاد. او ارتشی را از سپاهیان پادشاهی چین و پادشاهی های حوضه غربی گرد آورد و به جستجوی شی شی شانوی رفت. طرح او یک طرح جسورانه و بلندپروازانه بود، اما در فرجام قابل توجیه از کار برآمد. شی شی شانوی در دژی بزرگی که در کنار رودخانه ساخته بود، پناه برد. محاصره دژ شدید، اما کوتاه بود در فرجام، شانوی، بستگان، زنان و رزمندگان که هونویی و کنگویی بودند، و شمار شان به 1500 نفر می رسید، همه کشته شدند.

با این هم، به رغم همه ناکامی‌ها و شکست‌ها، هونوهای سرکش از جاه‌طلبی‌های خود دست‌نکشیدند. در آغاز عصر جدید، آن‌ها بار دیگر سربلند کردند و در یک اردوی نو‌گرد آمدند. آن‌ها پس از به دست آوردن توان گذشته و استقلال از سال 9 تا سال 48 میلادی پیهم به چین‌هانی که در آن هنگام در سرآشویی باژگونی بود، یورش می‌بردند. اما خانه جنگی و نیردهای پیوسته با همسایه‌ها به آن انجامید تا شکوه و توان گذشته خود را از دست بدهند. این بود که به سال 48 میلادی امپراتوری هون به دو بخش شمالی و جنوبی فروپاشید.

هونوهای جنوبی به وسال چین مبدل شدند. اما هونوهای شمالی از متصرفات آبیایی خود به سوی شمال باختری کوچیدند. به سال 155 میلادی قبایل سویان بی **Syanbi** (از جمع کنفدراسیون دونوها یا دانهوانگ) به رهبری تیان شی‌های **Tyanshihay** سرانجام توانست هونوهای سرکش را از آسیای مرکزی بیرون براند.

این بود که هونوها از راه کنل ترباگاتای **Tarbagataya** به غرب گریختند و به گونه‌یی که یک تاریخ‌نویس چینی نوشته است، برای نجات زندگی، با چشمان گریان و اشکبار، میهن خود را ترک گفتند. این‌گونه، مهاجرت دوم آنان سمت غرب آغاز شد. سرگذشت بعدی آن‌ها روشن نیست. شاید از راه‌های کناره‌های درختزارها و استپ‌ها، از طریق استپ‌های بارابا **Baraba** به گستره مجارهای باشنده سیبیری غربی برآمدند.

یافته‌های باستانشناسیک (دیگ‌های آشپزی هونویی و شمار فراوان نوک‌های پیکان‌های نوع هونویی) گواه بر این برداشت‌اند. این که مجارها آنان را در جمع خود پذیرفتند و یا این که هونوها توانسته بودند آنان را رام و فرمانبردار خود بسازند، روشن نیست. هر چه بوده باشد، آن‌ها با مجارها به سوی غرب رهسپار گردیدند. در این جا ال‌ن‌های آسیای میانه بی **Alans** (آرن‌ها، ایرونی‌ها یا اریونی‌ها - اوست‌ها و افشین‌ها) - دشمنان اصلی شان گردیدند. پس از گذشت 300 سال، پس از راندن یوئه‌شی‌ها، بار دیگر دشمنان سوگند خورده در سال 371 میلادی رو در روی هم قرار گرفتند. ال‌ن‌ها جنگ را باختند. برخی از آن‌ها به سمت غرب رفتند، اما شماری از ایشان به امپراتوری دیگر «هون‌ها» پیوستند. بعد از نزدیک به هفتاد سال، آن‌ها دوباره در جنگ با زمین‌های کاتاکالون **Catalaun** با هم رو به رو گردیدند.

تاریخ‌نویس گوتیک- اردن در میان هون‌ها، از قبایل هونگور **honogur**، آلپیدزور **alpidzur**، اولتزیزور **ultinzur**، التسیاگیر **altsiagir** (شاید ایلیچیاگورها **elchiagur** که از ایشان سلای‌های اولیچی **Ulich** برخاسته‌اند) یاد می‌کند. ریشه‌های تباری آن‌ها مبهم می‌باشد. شاید آن‌ها از تیره هونوها باشند. اما مشخص است که هون‌ها هم قبایل ایرانی و هم قبایل غیر ایرانی را پشت سر خود کشانده بودند. (چنین بر می‌آید که در میان این قبایل همچنین نیاکان ادنگی‌ها (چرکس‌ها) حضور داشتند. از دیگر قبایل می‌توان از اکاتسیرها **akatsir** (شاید **Akchur**)، سابیرها، بلغارها، و نام برد.

آتیلا- رهبر هون‌ها به سال 453 درگذشت. فرزندان او قادر به نگهداری میراث او نشدند. در هنگامی که برخی از آن‌ها سرگرم رسیدگی به کشیدگی‌های شان با متحدان آلمانی خود بودند، بلغارها، خزرها و ساویرها **Savirs** از خاور از راه رسیدند. بلغارها فرزندان آتیلا را از «چشیدن مزه پادشاهی» محروم ساختند و بازماندگان هون‌ها را زیر فرمان خود آوردند. از آن زمان به بعد، نام هون‌ها از صفحات تاریخ ناپدید شد.

در همان زمان، یفتلی‌ها، خیونیت‌ها و یوئه‌شی‌های کوچک (تُخارها یا کیداری‌ها) از استپ‌های آسیای مرکزی رفتند. در بازگشت کوچی‌هایی باستانی از اعماق آسیا، یک الگو و قانونمندی معین دیده می‌شود. آن‌ها از آسیای مرکزی از همان راهی که آمده بودند، دوباره برگشتند. نخستین گروهی بازگشتند، سارمات‌های خاوری بودند. پشت سر آن‌ها نوادگان قبایل سکایی (هونوها) برآمدند. در واپسین گروه فرزندان دی‌ها و دینلین‌ها برآمدند. اما کسانی هم پایبند و ماندگار شدند. قبایل تورکی زبان تورک [توت] و اوغوز - فرزندان همین‌هایی‌اند که پایبندند. سرازیری آن‌ها به سوی غرب در سده‌های میانه صورت گرفت.

اوغوزها با خود به دشت‌های غرب ارواسیا عادات و رسم و رواج‌های عجیب و غریبی را به همراه آوردند که بار نخست در میان هونوها دیده می‌شد. آن‌ها به آب نزدیک نمی‌شدند. آب تنی نمی‌گرفتند و جامه‌های خود را تا زمانی که به پارچه‌های کهنه و پوسیده تبدیل نمی‌شدند، نمی‌شستند. اما روشن است دیگران از این عادات ایشان پیروی و دنباله‌روی نکردند. قبایل ایرانی، زبان خود را زیر تأثیر آن‌ها از دست دادند. اما به سان سربازان نافرمان **kenkols** به پایبندی به آداب و رسوم باستانی خود ادامه دادند.

هر چه بود، سیمای استپ‌ها دگرگون شد. باشندگان هر چند چهره‌های منگولوبیدی پیدا نمودند، اما مغولی نشدند. زیرا از منگولوبیدی‌ها کودکان منگولوبیدی و از اروپاییدی‌ها کودکان اروپاییدی به جهان می‌آمدند. با گذشت سده‌ها، تفاوت میان آن‌ها در اثر آمیزش‌ها تا جایی کمتر شد. اما بیخی از میان نرفت.

یادداشت گزارنده:

پروفیسور خواجه یف- دانشمند اویغوری باشنده ارومچی در کتاب «ریشه‌های دیرین اتونیم خلق تورکی در منابع قدیمی چینی» («قدیمی‌گی ختایی منبع لریدگی تورکی خلق لر عاید آیریم اتونیم لر») (به زبان اویغوری)، در باره دینلین‌ها و دی‌ها و هونوها به نقل از کتاب تاریخ 24 جلدی چین باستان (اثر شی‌سی شی)، نوشته‌هایی جالبی دارد که گوشه‌هایی از آن را خدمت پیشکش می‌داریم:

«دسته‌های استان شمالی پادشاهی «شیا» (1766-2205) پیش از میلاد، بر قبایل توفنگ، گویفانگ و کویونگ که در مرزهای باختری و شمال باختری چین می‌زیستند، یورش بردند. (نگاه شود به: دوان لیانچین، جلد 1، ص. 124). قبیله گویفانگ در پادشاهی شمالی شیا (1766-2205)، پادشاهی شونگ (1122-1766) و پادشاهی چزو (771-1122) عبارت‌اند از دینلینگ‌ها (نگاه شود به: همان‌جا، ص. 115) تاریخ نویس برجسته چینی-لیوی سیمان می‌نویسد که «دینلین‌ها یا دینلینگ‌های قدیمی را پسانتر به نام‌های «چی‌لی» یا «تیلی» خواندند. کنون ما آن‌ها را به نام اویغور می‌شناسیم...». چینی‌ها، چی‌لی‌ها یا تیلی‌ها را به نام «گاوچه» هم می‌خوانند.

...قبایلی که را چینی‌ها به نام دونهو می‌شناسند، روس‌ها آنان را تونگوس می‌خوانند.

هونوها به دو بخش خاوری و باختری تقسیم می‌شدند. هونوهای باختری به نوبه خود، به دو شاخه «رونگ» و «دی» تقسیم می‌شدند. دی‌ها به نوبه خود به سه شاخه تقسیم می‌شدند: چی‌دی (دی‌های سرخ)، دی‌های بزرگ (ژونگ‌دی) و دی‌های سفید (بای‌دی).

[باید متوجه بود که دی‌ها در این هنگام در گستره دولت هونو می‌زیستند. از همین رو هم چینی‌ها ایشان را از جمع هونوها برشمرده‌اند. در غیر آن، همان‌گونه که لئو گومیلف نوشته است، هونوها هیچ پیوندی با دی‌ها نداشتند-گ.]

همین‌گونه، قبیله «رونگ»، به رونگ‌های غربی (شی‌رونگ)، رونگ‌های کوهی (شان‌رونگ) و رونگ‌های باشنده درختزاران (لینگ‌رونگ) تقسیم می‌شدند. (نگاه شود به: فرهنگ بزرگ هیروگلیف‌های چینی، جلد 3، 1987، ص. 2057).